

یزدگرد: آخرین شه‌ریار ن‌گون بخت ساسانی
از شاهنامه ی فردوسی (۱۱)
تنظیم از دکتر عباس احمدی

اکنون که داستان یزدگرد به پایان آمده است، نوبت به تجزیه و تحلیل آن می رسد. داستان یزدگرد دارای دو بخش است:

۱) بخش اول شامل کشته شدن رستم، ارتشبد سپاه ایران، به دست سعد وقاص، فرمانده ی سپاه تازیان، در جنگ قادسیه (عراق فعلی) است. در این بخش فردوسی به مساله ی مرگ و زندگی پرداخته است و نشان داده است که چگونه آسمان غدار و فلک کجمدار، سرنوشت آدمی را رقم زده است. درون مایه ی اصلی این بخش، رویارویی آدمی با خدای سرنوشت است.

۲) بخش دوم شامل کشته شدن یزدگرد به دست ماهوی سوری در شهر مرو (ترکمنستان فعلی) و در آتش سوختن ماهوی سوری به جرم کشتن شاه ایران است. در این بخش، فردوسی به مساله شاه و شاه کشی پرداخته است و نشان داده است که کسانی که دست خود را به خون شاهان صاحب فر آلوده می کنند، سرانجام کشته خواهند شد. درون مایه ی اصلی این بخش، آیین مدارسالارنه ی شاه کشی در دوره ی پدرسالاری است.

ما در این مقاله به بخش اول داستان یزدگرد و در مقاله ی آینده به بخش دوم آن می پردازیم.

«زوروان» و «فلک تیز گرد»

در ایران، از روزگار ساسانیان تا زمان حاضر، آیینی رواج داشته است که به آن می توان آیین زوروان پرستی گفت. «زوروان»، خدای سرنوشت است. اوست که بر سرنوشت بشر فرمان می راند اوست که مرگ و زندگی پهلوانان و شکست و پیروزی شاهان را از پیش مقدر می کند. زوروان سمبول و مظهر و نماد تقدیر ازلی و ابدی است.

در داستان یزدگرد، ما خدایی به نام زوروان نمی بینیم، اما نیروی دیگری به نام «آسمان غدار» یا «فلک کجمدار» یا «چرخ گردون» یا «روزگار» وجود دارد که همان کارکرد را دارد و جای خدای سرنوشت را گرفته است. «چرخ گردون» از پیش مقدر کرده است که رستم به دست سعد وقاص کشته شود و ایرانیان از تازیان شکست بخورند.

به ژرفی ن‌گه کن که با یزد گرد چه کرد آن برافراخته هفت گرد

زوروان در لغت به معنای «روزگار» است و «چرخ گردون» نیز با «روزگار» به یک معناست. از این نظر، این دو خدای سرنوشت با یک دیگر شباهت فراوان دارند. تنها تفاوت خدای سرنوشت در شاهنامه با خدای سرنوشت در آیین زوروان پرستی در این است که در آیین زوروان پرستی، زوروان،

هرمزد و اهریمن را آفریده است و از آن‌ها بالاتر است. درحالی که در شاهنامه، فلک تیز گرد را یزدان آفریده است و از یزدان پایین تر است. با این همه، یزدان در کار چرخ گردون مداخله نمی کند و می گذارد تا او، سرنوشت بشر را رقم بزند.

رویارویی آدمی با «فلک تیزگرد»

در داستان یزدگرد، سرنوشت رستم در آسمان رقم خورده است و تلاش او برای دگرگون کردن آن بیهوده می باشد. به عنوان مثال، رستم در نامه ی خود به برادرش، از آسمان غدار و فلک کجمدار و از گردش ستارگان و چرخش اختران که به مراد ایرانیان نیست شکایت می کند. و به برادرش می گوید: «بخت از ما برگشته است زیرا سیاره ی خورشید در برج چهارم است و سیاره ی تیر و سیاره ی کیوان مقارن گردیده اند و عطارد نیز به برج دویبکر (برج جوزا یا Gemini) وارد شده است. از سیاره ی بهرام (=مریخ) و سیاره ی زهره (=ناهید) به ما گزند خواهد رسید.»

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| یک‌ی نامه سوی برادر به درد | نشست و سخنها همه یاد کرد |
| ز چارم همی بنگرد آفتاب | کزین جنگ ما را بد آید شتاب |
| ز بهرام و زهره است ما را گزند | نشاید گذشتن ز چرخ بلند |
| همان تیر و کیوان برابر شدست | عطارد به برج دویبکر شدست |

رستم، که ستاره شناسی می داند، از روی گردش ستارگان، از پایان کار خود آگاه است و پیشاپیش می داند که مرگ و شکست در انتظار اوست.

در این جا ما آدمی را می بینیم که با خدای سرنوشت روبرو شده است و از سرنوشت شوم خود آگاه است. سوالی که در این جا مطرح است این است که تکلیف آدمی در برابر خدای سرنوشت چیست؟ این همان پرسشی است که هاملت، شاهزاده ی تیره بخت دانمارک، با آن روبروست. هاملت از خود می پرسد: «آیا بزرگواری آدمی بیشتر در آن است که زخم فلاخن و تیر بخت ستم پیشه را تاب آورد و یا آن که در برابر دریایی از مصایب قد مردانگی برافرازد و با ایستادگی خود به آن همه پایان دهد؟ بودن یا نبودن؟ مساله این است.» « به عقیده ی شکسپیر، دو راه در پیش روی آدمی است: یکی بودن و در برابر بخت ستم پیشه تسلیم شدن و زنده ماندن و دیگری نبودن و در برابر سرنوشت طغیان کردن و کشته شدن. پرسش هاملت این است: بودن یا نبودن؟ تسلیم یا طغیان؟ زنده ماندن یا کشته شدن؟ اما پرسشی که رستم، شاهزاده تیره بخت شاهنامه، با آن روبروست این است که آیا آدمی می تواند با طغیان در برابر سرنوشت و با ایستادگی خود در برابر دریایی از مصایب، تقدیر ازلی و بخت ستم پیشه و گردش ستارگان را تغییر می دهد؟

پاسخ به این پرسش را در رفتار رستم می توانیم پیدا کنیم. رستم در برابر بخت ستم پیشه سر تسلیم فرود نمی آورد و با آن که می داند که ایستادگی او در برابر دریایی از مصایب چیزی را تغییر نخواهد داد، اما دست و پا بسته تسلیم تقدیر شوم خود نمی شود و تا آن جا که می تواند از خود

مردی نشان می دهد. رستم می گوید: « می دانم که از این جنگ جان سالم به در نخواهم برد و این قادسیه، گورمن و این جوشن، کفن من خواهد شد. با آن که سپهر گردان از ما بر گشته است، ما مردی به کار می آوریم و جهان را بر عربها تنگ خواهیم کرد. »

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| که این قادسی گورگاه منست | کفن جوشن و خون کلاه منست |
| چنین است راز سپهر بلند | تو دل را به درد برادر میند |
| نداند کسی راز گردان سپهر | که جزگونه گشتست بر ما به مهر |
| بکشیم و مردی به کار آوریم | بر ایشان جهان تنگ آوریم |

رستم، شاهزاده ی تیره بخت شاهنامه، نجیب زاده ی دلاوری است که با شجاعت با خدای سرنوشت روبرو می شود و در برابر دریایی از مصایب قد مردانگی بر می افزاید، اما، نمی تواند با ایستادگی خود به آن همه پایان دهد. رستم، سرانجام، در صحرای قادسیه، با لبان تشنه، به دست عرب زشتخوی عمامه به سری شربت شهادت می نوشد. بعدها، الگوی شاهنامه در مورد استقبال از مرگ مقدر و جنگ شهادت طلبانه و مساله ی تشنگی و بستن آب بر روی پهلوانان، و شهید شدن با لبان تشنه، در حماسه های مذهبی مورد تقلید قرار گرفت.

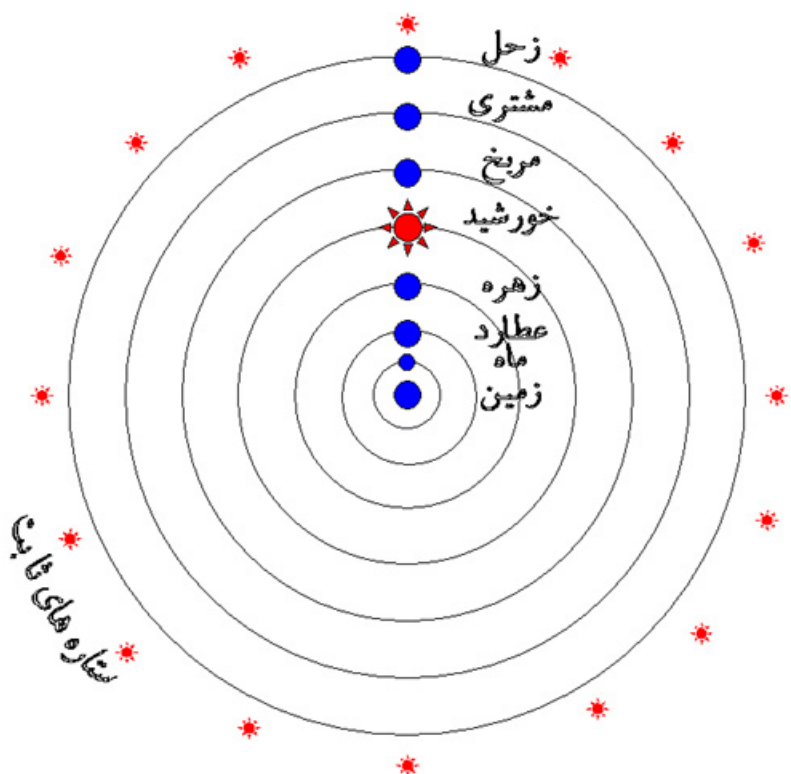
فردوسی در داستان اندوهبار رستم، عمق تراژیک سرنوشت بشر را نشان داده است. انسانی یکه و تنها که در برابر سرنوشت شوم آسمانی، ایستادگی می کند و از خود مردی نشان می دهد. ارزش قهرمانان فردوسی در این است که تیر بخت ستم پیشه را تاب نمی آورند و هرچند می دانند که مقاومت آن ها در برابر «گردش روزگار» و «سپهر گردان» بیهوده است و خدای سرنوشت، مرگ آن ها را از پیش مقدر کرده است، اما در برابر تقدیر آسمانی از خود عکس العمل نشان می دهند.

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| که گفتت برو دست رستم ببند | نبنند مرا دست چرخ بلند |
| اگر چرخ گردنده اختر کشد | و هر اختری لشکری بر کشد |
| به گرز گران بشکنم لشکرش | پراکنده سازم به هر کشورش |

آن برافراخته هفت گرد

در شعری که در ابتدای این مقاله آوردیم، فردوسی از «آن برافراخته هفت گرد» نام برده است. مقصود از اصطلاح «هفت گرد» همان هفت فلک آسمانی است که در نجوم بطلمیوسی شرح داده شده است. جهان در نجوم بطلمیوسی به صورت یک گوی بزرگ بلورین است که از هشت فلک یا آسمان درست شده است. این هشت آسمان مانند پوسته های پیاز در درون یک دیگر قرار دارند. بیرونی ترین آسمان یا فلک مربوط به ستارگان ثابت یا «ثوابت» است و هفت آسمان دیگر هریک مربوط به یک سیاره از «سیارات» می باشد که در درون یک دیگر قرار گرفته اند. مقصود فردوسی از هفت گرد اشاره به این هفت آسمان مدور است که به دور زمین می چرخند. اصطلاحات دیگر مانند «فلک تیز گرد» و یا «آسمان فدار» و یا «فلک کجمدار» و یا «چرخ گردون» همه و همه اشاره به این هفت فلک است که سرنوشت آدمی را رقم می زنند.

در مرکز این هشت آسمان، زمین قرار دارد که در نجوم بطلمیوسی به آن «عالم السفلی» می گویند. کلمه ی «سفلی» در لغت یعنی پایین و «عالم السفلی» یعنی جهانی که در پایین قرار دارد. در گرداگرد زمین، هشت آسمان قرار دارد که به آن «عالم الاعلا» می گویند. کلمه «اعلا» در لغت یعنی بالا و «عالم الاعلا» یعنی جهانی که در بالای سر قرار دارد.



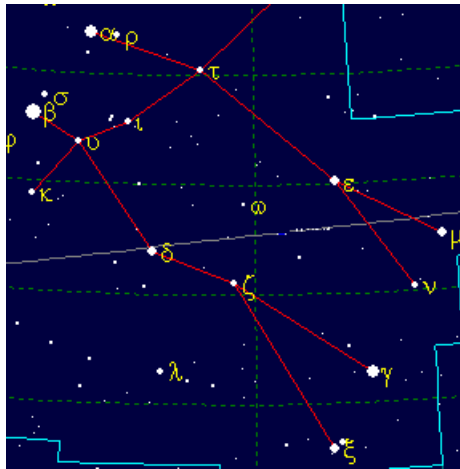
جهان به روایت شاهنامه: زمین در مرکز عالم است و خورشید و هشت فلک به دور آن می چرخند

- ۱) فلک اول، فلک ماه است که سیاره ی ماه (Moon) در آن قرار دارد و از همه به ما نزدیک تر است.
- ۲) فلک دوم، فلک عطارد یا تیر است که سیاره ی عطارد (Mercury) در آن قرار دارد.
- ۳) فلک سوم، فلک ناهید یا زهره است که سیاره ی زهره (Venus) در آن قرار دارد.
- ۴) فلک چهارم، فلک شمس یا خورشید است که خورشید (Sun) در آن قرار دارد.
- ۵) فلک پنجم، فلک بهرام یا مریخ است که سیاره ی مریخ (Mars) در آن قرار دارد.
- ۶) فلک ششم، فلک برجیس یا مشتری است که سیاره ی مشتری (Jupiter) در آن قرار دارد.
- ۷) فلک هفتم، فلک کیوان یا زحل است که سیاره ی زحل (Saturn) در آن قرار دارد.
- ۸) فلک هشتم، فلک «ثوابت» است. که همه ی ستاره های ثابت (Fixed stars) در آن قرار دارد.

فلک هشتم خود به دوازده برج تقسیم می شود که عبارتند از:

- ۱ - برج حَمَل (Aries) یا بره که برابر با فروردین است. این برج ۱۳ ستاره دارد.
- ۲ - برج ثور (Taurus) یا گاو که برابر با اردیبهشت است. این برج ۲۳ ستاره دارد.
- ۳ - برج جوزا (Gemini) یا دو پیکر که برابر با خرداد است. این برج ۱۸ ستاره دارد.
- ۴ - برج سرطان (Cancer) یا خرچنگ که برابر با تیر است. این برج ۹ ستاره دارد.
- ۵ - برج اسد (Leo) یا شیر که برابر با امرداد است. این برج ۲۷ ستاره دارد.
- ۶ - برج سنبله (Virgo) یا خوشه که برابر با شهریور است. این برج ۲۶ ستاره دارد.
- ۷ - برج میزان (Libra) یا ترازو که برابر با مهر است. این برج ۸ ستاره دارد.
- ۸ - برج عقرب (Scorpion) یا کژدم که برابر با آبان است. این برج ۲۱ ستاره دارد.
- ۹ - برج قوس (Sagittarius) یا کمان که برابر با آذر است. این برج ۳۱ ستاره دارد.
- ۱۰ - برج جدی (Capricorn) یا بزغاله که برابر با دی است. این برج ۲۸ ستاره دارد.
- ۱۱ - برج دلو (Aquarius) یا آبکش که برابر با بهمن است. این برج ۴۲ ستاره دارد.
- ۱۲ - برج حوت (Pices) یا ماهی که برابر با اسفند است. این برج ۳۴ ستاره دارد.

هر یک از این برج ها دارای چندین ستاره است و این ستاره ها به شکل دستگاه و یا حیوانی هستند که نام برج از آن گرفته شده است.



برج جوزا (Gemini) یا دو پیکر که رستم، از روی ورود سیاره ی عطارد به آن ، شکست ایرانیان و مرگ خود را پیش بینی کرد.

عدد دوازده عدد مقدسی است، زیرا حاصلضرب عدد مقدس ۴ در عدد مقدس ۳ است. عدد ۴ عدد مقدسی است زیرا از یک طرف نشانه ی چهار عنصر اصلی طبیعت یعنی آب و باد و خاک و آتش است و از طرف دیگر نشانه ی چهار خلط اصلی بدن یعنی بلغم و خون و صفرا و سودا می باشد. عدد ۳ نیز عدد مقدسی است زیرا نشانه ی سه مملکت موجودات روی زمین یعنی مملکت جمادات و مملکت گیاهان و مملکت جانوران است. تعداد سیاره ها هفت است. عدد هفت نیز عدد مقدسی

است ، زیرا حاصل جمع عدد مقدس ۴ و عدد مقدس ۳ می باشد. به این ترتیب این هفت سیاره و آن دوازده برج از طریق چهار عنصر طبیعت و چهار خلط بدن و سه مملکت موجودات با سرنوشت بشر ارتباط برقرار می کنند. این چنین است که آسمان، زمین را به عقد خود در می آورد و «عالم الاعلا» سرنوشت «علام سفلی» را در پنبره ی نیرومند خود می گیرد و گردش ستارگان و حرکت کواکب بر سرنوشت بشر فرمان می رانند. در چنین زمینه ای است که اعتقاد به جبر سرنوشت در تار و پود داستان یزدگرد و در سراسر شاهنامه ریشه دوانده است.

فردوسی در شاهنامه، از «گردش روزگار» و «سپهر تیزگرد» شکایت می کند و آدمی را اسیر سرینجه ی مقتدر تقدیر می داند. فردوسی از ساز و کار «جهان» و «گیتی» شاد نیست و می گوید: «اگر «خرخ گردان» زیر فرمان تو باشد و زین تو را بکشد، سرانجام بالین تو خشت خواهد بود. این دنیای فانی سرای سپنج است و تو کهنه می شوی و به جای تو دیگران می آیند. از یک در می آبی، مدتی در چمن گیتی می چمی و می چری و سپس از آن در دیگر بیرون می شوی.»

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| مبادا که گستاخ باشی به دهر | که از پادزهرش فزون ست زهر |
| سرای سپنج ست و بر راه رو | تو گردی کهن دیگر آیند نو |
| یکی اندر آید، دگر بگذرد | زمانی به منزل چمد گر چرد |

«شیوه ی جهان این است. هر کس از مادر زاده می شود، سرانجام او مرگ است. آدمی از یک در وارد می شود و بعد از عمر کوتاهی که مانند دمی است از در دیگر خارج می گردد.»

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| جهان را چنین است ساز و نهاد | که جز مرگ را کس ز مادر نزاد |
| از این در در آید و زان بگذرد | زمانه برو دم همی بشمرد |

« سرانجام آدمی، مردن و خفتن در گور سرد است و سر و روی او را خاک گور خواهد پوشاند. »

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| گر ایوان ما سر به کیوان درست | از آن بهره ی ما یکی چادر است |
| چو پوشد بر و روی ما، خشک خاک | هم جای ترس است و تیمار و باک |

«دنیای فانی مثل گل زهر آلودی است. آدمی در این دنیای فانی چندان نخواهد ماند. »

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| چه پیچی همی خیره در بند آز | چودانی که ایدر نمائی دراز |
| گذر جوی و چندین جهان را مجوی | گلش زهر دارد به خیره مجوی |

«اگر تاج داری و یا رنج، سرانجام از این سرای سپنج خواهی گذشت. در سرشت جهان وفایی نیست و او سرنجام آن چه را کاشته است درو خواهد کرد. جهان بی وفا و پر از رنج و درد و بلاست.»

| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| اگر تاج داری و گر گرم و رنج | همی بگذری زین سرای سپنج |
| جهان را وفا نیست اندر سرشت | بزودی بخواهد درود آنچه کشت |
| بدان ای پسر، کین جهان بی وفاست | پر از رنج و تیمار و درد و بلاست |

از آن چه که در بالا آمد می توان جهان بینی فردوسی را در چهار اصل زیر خلاصه کرد:

- ۱) آدمی مدت کوتاهی در این دنیای مادی و با سرای سپنج زندگی می کند.
- ۲) این عمر کوتاه سرشار از درد و اندوه و رنج است.
- ۳) خدای سرنوشت بر این عمر کوتاه و پر از رنج، فرمان می راند و آدمی در چنبره ی جبارانه ی تقدیری ازلی و ابدی و آسمانی اسیر است.
- ۴) گل های باغ جهان زهر دارد و آدمی نباید این گل های زهر دار را بیهوده ببوید و دل به این سرای سپنج ببندد.

در داستان یزدگرد و نیز در سراسر شاهنامه، این دید تلخ و بدبینانه نسبت به سرنوشت آدمی، به روشنی به چشم می خورد.

در شماره ی آینده به بخش دوم داستان یزدگرد که بر مبنای آیین شاه کشی است خواهیم پرداخت.

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

Web site: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>

File: [yazd11.vnf](#)